



حیدر خان عمو اوغلی

متأسفانه بعد از چاپ و توزیع تعداد کمی از شماره ۲۹ مجله متوجه شدیم که بخشی از مقاله حیدر خان عمو اوغلی که میبایست در شماره آینده مجله بچاپ برسد بعلت بید - قتی اشتباها در این شماره منتشر شده است . آنهم بدون نظم و ترتیب صحیح صفحات . به این جهت تصمیم گرفتیم به منظور پیشگیری از سردرگمی خواننده هر دو قسمت مقاله را بصورت جزوه جداگانه ای ضمیمه این شماره نمائیم . سومین و آخرین بخش این مقاله را در شماره آینده خواهید خواند .

با عرض معذرت علم و جامعه



چکیده انقلاب

حیدر خان عمواعلی

شرح زیر زندگینامه جهانی یکی از نامدارترین متاثرگان تاریخ مبارزات مردم ایران، انقلاب برترین مرد عصر
 بیداری این مرد بوم و یکی از پاک باخته ترین در لزل پذیرترین قهرمانان است که تا دیرپسین دم زندگی پرکوشش در
 راه آزادی و تحقق آرمانهای انقلاب خلقهای ایران پایمردی کرد و سرانجام تیر به شهیدان در راه کوشش برای اتحاد
 و یگانگی نزدیک انقلاب جان باخت. درباره حیدر عمواعلی مقالات و کتابهای متعددی نوشته شده، اما
 شخصیت وی در میان مردم ایران تا حدی ناشناخته مانده است و او آن ثروت و شهرتی را که نام آوردن
 معاشش، مانند ستارخان و باقرخان، یافته اند، بدست نیآورده است.

این شرح از کتاب چکیده انقلاب، حیدر عمواعلی، نوشته جم رضازاده ملک قیاس شده، و هدف آن
 آشنا کردن خوانندگان با این اندیشمند خلاق، پسران دلیر و با شهامت و مبارز خشکی ناپذیر و راه آزادی است. امید
 می رود که این شرح کوتاه، زندگی پر تلاش این روزمنده دلا، با کفایت عارف "چکیده انقلاب"، روح سلحشوری
 حق طلبی و مبارزه را در کالبد خسته و فرسوده فرزندان امروز وطن بدهد و در پیکار با رژیم تبهکار مکتبی الهام بخش
 آنان باشد.



۱- حدان کودکی و تحصیل

به نسبت غیرت که برای آشنایان بالوضع ایران در دهه هفتم قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ شواهدی از قول نویسندگان آن زمان می‌آید: «از آثار... در مانگه [ایران] مهاجرت گویا ایرانیان به کشورهای همسایه است... و به قرار معلوم... نه در جا که فرود آمدن مهاجران... از بیوردی می‌آید و در آنجا هم استقرار می‌کنند» (اطحار اجتماعی سیاسی و اقتصادی دهه آغازین قرن بیستم در ایران قاجار، تألیف: فریدون آدمیت، دهه هفتم، ص ۱۰۰، به نقل از: مجموعه‌های علمی، نوشته ابوطالب بهبهانی، تاریخ ۱۳۹۴ هجری قمری). دیگری از نویسندگان آن دوره می‌گوید: «... در ایران حکام به اخصاف و ترس و مملکت را تا باج می‌نمایند، هزار قسم جبر و قسری به رعیت دارند می‌آورند و زیاد و کمایا بنفک می‌رسد و در جنگ خیزم نمی‌شود. اغلب مهاجران که از کنگی می‌شوند و اکثر علما به آن می‌کنند... عجب ترسیده و در یک طرف مملکت الله از تحطی می‌برند، در طرف دیگر بابت خدمت و محکومین دهقانان از دفرودند و عدم شتری یا در پیشد فقر و تنگدلی نیز چوب و سیرا را نیز تحصیل در آن مالیاتند و با به ده‌های غنی که منتقل از طایعات» (همان کتاب، صفحات ۱۲-۱۱، به نقل از: اوضاع رعیت ایران، نوشته حاج میرزا حسینخان کریمی، تاریخ ۱۳۱۰ هجری قمری). حتی مرد شوره‌خورد و ناچارهای مانند میرزا سعیدخان اصفهانی که در دوران سلطنت ناصرالدین شاه صاحب مقامات و عنوان بوده، عترت می‌کند: «به حقیقت، معظم‌ترین ائمه ایران اهل زراعتند... بار ظلم را می‌کشند و به خارج ایران مهاجرت می‌کنند» (همان کتاب، ص ۱۲۴). نشان‌های آن چنان شدید بود که چون «موم قوچان... بر اثر خشک شدن زمینده مالیات ۱۹۰۵ را که سرانجام ۱۲ من تریزی بود بردارند، حاکم قوچان به جای این مالیات ۳۰۰ دختر قوچان را بجای گنم از موم گرفت و به خانهای ترکمن فرستاد» (تاریخ نویی ایران، تألیف: ابوالوف، ص ۱۱، به نقل از: تاریخ میداری ایران، نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی).

حکمت این شرایط بود که ایرانیان برای رهایی از جور حکام، نذگفته متوجهان و نشان‌های آن چنان شدید بود که چون «موم قوچان... بر اثر خشک شدن زمینده مالیات ۱۹۰۵ را که سرانجام ۱۲ من تریزی بود بردارند، حاکم قوچان به جای این مالیات ۳۰۰ دختر قوچان را بجای گنم از موم گرفت و به خانهای ترکمن فرستاد» (تاریخ نویی ایران، تألیف: ابوالوف، ص ۱۱، به نقل از: تاریخ میداری ایران، نوشته ناظم‌الاسلام کرمانی).

طرف دشمن معاش و امنیت نسبی از طرف دیگر جدای وطن کرده و کشورهای همسایه می‌رفتند. بیگفته ابوالوف در او فرودمانی قرن بیستم می‌آید در حدود ۲۰۰ هزار نفر ایرانی به کشورهای همسایه مهاجرت می‌کردند (همان کتاب، ص ۱۴).

خانواده تاریخی یکی از هزاران خانواده که بود که به سال ۱۳۰۸/۹ هجری قمری از لاریه به قفقاز کوچید. کار مشغری علی‌اکبر تباری (تاریخ و دیوانه) لطابت بود. حیدر یکی از پانزده فرزند (۶ پسر و ۵ دختر)



حمید در سال ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۰ میلادی) در آذربایجان به دنیا آمد و هنگام مهاجرت خانواده اش به قفقاز ۱۱ سال داشت . او بعد از پایان تحصیلات ابتدائی ، به مدرسه عالی ایران رفت و سپس از مدرسه صنعتی تفلیس درجه مهندسی برق گرفت .

در آن زمان فعالیت های سیاسی در قفقاز در پیرو در شرکت کارگری باکو روزی گرفت و به تأسیس حزب سوسیال - دموکرات آنجا سبیده بود . سوسیال - دموکرات های مسلمان قفقاز به پیشگامی محمد امین رسول زاده ، حزب " چهارمهرین " یا " چهارمهری باکو " گنجه و تفلیس بنیاد نهادند . جمعی از ایرانیان که در این حزب عضویت داشتند ، فردای به نام " چهارمهرین - حامین ایران " به رهبری نوزادان نوریانوف به وجود آوردند . حمید در سال ۱۸۹۹ بعد از پایان تحصیلاتش در مدرسه برق و صنایع معدن باکو به کار منتقل شد و به سبب شناسایی با نوریانوف در سال ۱۹۰۰ به فرقه چهارمهرین - حامین ایران پیوست .

۲ - غریبیت به مشهد و فعالیت در آن شهر

در آن هنگام مظفرالدین شاه در باکو نشسته از سفر اروپا در باکو تصمیم گرفت که برای دارا گورن کاخانه برق در مشهد ، یک نفر مهندس برق مسلمان بفرستد . بنیشت حمید عواد علی : " چون در آن زمان من مسلمان مهندس چراغ برق بسیار کم بود ، لهذا مسلمانان باکو مرا معرفی نمود ، کشین Otto Deuz دولوم چهارمهری را خریداری نمود و به سمت خراسان حرکت کردم . " (حکایت انقلاب ، صفر ۲۷ ، به نقل از تقریرات حمیدخان) حمیدخان در شبان ۱۳۲۰ هجری قمری در مشهد شد و به دارا گورن کاخانه برق پرداخت و تا به تابستان ۱۳۲۱ در مشهد اقامت کرد . وی دربارهٔ دیدار آن قامت خود در مشهد نوشته است :

" پس از دایر کردن کارخانه‌ی مزبور در مشهد که حکومت شاهزاده نیرالدوله در آنجا بود و بعضی وحشیگریهای خلاف وجدان انسانی مشاهده مینمودم ، از آنجایی که از سن دوازده سالگی در روسیه داخل در امور سیاسی بوده و هیچ زمان تحمل بعضی مضرات اقتصادی را نمیتوانستم بیاورم ، چطور میشد که در ایران متحمل پاره‌یی وحشیگریها شده وساکت باشم .

چیزی که اثر فوق‌العاده در قلب من نمود و به تعجب من میافزود آن بود که میدیدم حاکم در حین حرکت و عبور از کوچه و بازار عده‌ی کثیری از فراشها و آدمهای مفتخوار - تقریباً به عده‌ی چهارصد نفر - جلو و عقب خود انداخته و کسانی را که نشسته بودند ، به زور آنها را بلند کرده و حکم به تعظیم کردن مینمودند . چون این قسم ترکیبات را مطلقاً ندیده بودم و ضمناً متوالی باشی ضریح مطهر نیز



از این حرکات معمول میداشت ، چون کار من راجع به تولیت بود لهذا روزی متولی باشی مرا به خانه‌ی خود خواسته شروع به بعضی تحقیقات نمود . به توسط يك نفر از نوکرهایش که مدتی با من بود وارد اطاقی شدم ، جمعی نشسته و خود متولی باشی در بالا در يك طرف بخاری و حاجی وزیر نیز در طرف دیگر بخاری جلوس کرده و يك صندلی در نزديك آنها بود ، من مخصوصاً روی آن صندلی نشستم ولی سایرین تماماً دو زانو روی زمین جلوس کرده بودند .

متولی باشی ، از من سوال کرد: «آيا شما میدانید ادب چیست؟»
جواب دادم: «بلی میدانم ادب چیست . اگر مایل باشید حاضرم که برای شما تشریح کنم» .

پرسید: «بسیار خوب بگویند ببینیم ادب چیست» .

جواب دادم: «ادب عبارت از آن است که انسان حرکتی را ناشی نشود که مردم او را دیوانه خطاب کنند ، آن هم جزء اخلاق محسوب میشود ، چنانکه دروغ نگفتن و دزدی نکردن و مردم را فریب ندادن تماماً در جزء ادب محسوب است . هر کس که دارای این شرایط چهارگانه باشد او را آدم مؤدب میتوان گفت» .
گفت: «صحيح . ولی رسوم بزرگ و کوچکی در بین شما هست یا نه ؟ شماها به بزرگان احترام میکنید یا نه ؟» .

گفتم: «بلی . احترام بزرگان را ما محفوظ میداریم ، اما نه آن بزرگانی که شما خیال میکنید . ما بزرگ کسی را میگوییم که دارای علم باشد» .

چون زبان فارسی را خوب نمیدانستم لذا تمام صحبتهای ما به توسط مترجم رد و بدل میشد . از این گونه صحبتهای من بسیار متغیر شد و تغیر او از آنجا معلوم شد که صحبت مادر عوض اینکه در خصوص کارها تحقیق و تکمیل شود به واسطه‌ی همان حرکت من که بدون اجازه روی صندلی نشستم مبدل به يك غرض و هوای نفسانی شد و این را کسر شأن خود شمرد . من برخاستم و خدا حافظی کرده بیرون آمدم . ولی او از فرط اوقات تلخی جواب خدا حافظی مرا نیز نداد . این جواب ندادن او اسباب دلخوشی من شد و حتم کردم که دیگر با او ملاقات نمیکنم . در آن زمان متولی باشی سهام الملك بود که به جای نصیر الملك شیرازی برقرار شده بود . چون چراغ برقی يك چیز تازه در ایران بود لهذا اهل خراسان اغلب به تماشای کارخانه آمده ، من به همین ملاحظه تقریباً با تمام اهل خراسان از وضع و شریف آشنا شدم .



از این تحقیری که من نسبت به متولی باشی کردم فقط يك مقصود عمده در مد نظر و خیال داشتم و آن عبارت بود از این که به اهالی خراسان که عاری از تمدن و فهم پاره‌یی مسایل بودند حالی کرده، بفهمانم که متولی باشی نیز یکی از جنس بشر است و از آسمان نازل نشده، با او هم ممکن است همان رفتاری را مجری داشت که با سایر طبقات مردم مجری میدارند، و چون او دارای پول و تمول است، یا به واسطه‌ی دادن رشوه و به ترتیبات دیگر صاحب این مقام گشته، ممکن است که مطلقاً لیاقت آنرا نداشته باشد.

روزی در اول شب کسی به عجله وارد کارخانه شده گفت که: «جناب آقای متولی باشی برای تماشای کارخانه می‌آید. خوب است که چراغ جلو بفرستید». من هیچ اعتنایی به حرف او نکرده، حتی دادم دروازه‌ی کارخانه را نیز بستند. پس از آنکه آمد و به قدر نیم ساعت در پشت در منتظر شد، به واسطه‌ی یکی از اجزاء ورودش را قبول کرده اجازه‌ی باز کردن در را دادم. وقتی که وارد کارخانه شد ابدأ اعتنایی به او نکردم. پس از قدری گردش مراجعت نمود. مقصود اصلی من از این تحقیرات همانا به صرافت انداختن و حالی کردن به مردم بود که تکلیف و وظیفه‌ی شخصیت بشریت را درک نمایند.

در بدو ورود من به شهر خراسان، منظره‌ی هولناکی مشاهده نمودم که از آن منظره، اهالی خراسان حاکم جدید را تحسین و تمجید کرده میگفتند که این حاکم خوب حاکم سفاکی بوده و خواهد توانست حکومت کند. ولی طبع من و قلب من از این منظره بسیار منزجر و متنفر بود و آن حرکت را برخلاف وجدان و انسانیت، یعنی وحشیگری صرف تصور مینمودم، و آن عبارت بود از اینکه شخصی را شقه کرده يك نصفه‌ی بدنش را به يك طرف دروازه و نصفه‌ی دیگر را به يك طرف دیگر آویخته بودند و من این منظره‌ی وحشیگری را نمیتوانستم از مد نظر خود محو سازم.

پس از مدت قلیلی، اتفاق دیگری که از این سفاک به عرصه‌ی شهود رسید آن بود که با عموم ملاکین متفق شده، گندم را انبار و احتکار کرده بر قیمت آن افزودند، به قسمی که نان را مردم به سختی تحصیل کرده به قیمت گزاف میخریدند. از این احتکار بر قیمت نان خیلی افزوده شد که فقرا و ضعفا از خریدن آن عاجز بودند.

نظر به اینکه من با اغلبي از اهالی آشنا شده بودم، همین گرانی نان را دست آویز نموده، اهالی را بر علیه حاکم ظالم تحریک و تحریر نمودم، آنها را



به هیجان آوردم که بر عزل حکومت اجماع و قیام نمایند. رفته رفته هیجان غربی در مردم ظاهر شده، دفعه ازدحام کرده، عزل حاکم را خواستار شدند. در ضمن هیجان عمومی خراسان چندین خانه هم تاراج شد که یکی از آنها خانه‌ی نایب‌التولیه بود که بیست خم شراب از منزلش بیرون آوردند.

نایب‌التولیه شخصی بود از سرکشیکهای حرم مطهر حضرت رضا که سالی چهل هزار تومان ازدهات موقوفه‌ی حضرتی عایدی داشت و این شخص یکی از پنج نفر سرکشیکها بود که در نوبت خود می‌آمد و چراغهای حرم مطهر را روشن میکرد. نقیب‌السادات از ملاکین عمده‌ی خراسان محسوب میشد که با حاکم همدست شده بود و به این ملاحظه مردم به خانه‌ی دو بیست ساله‌ی او ریخته تاراج کردند. دو خم از آن شراب را در دم بست دروازه‌ی صحن گذارده به عابرین میگفتند که این شرابها از خانه‌ی نقیب‌السادات سرکشیک حرم مطهر بیرون آمده است که ظاهراً خود را تقدیس مینماید. در این قضیه پسر کوچک نقیب نیز مقتول شد و او را در کشیکخانه دفن کردند ولی خودش در حرم مطهر حضرت رضامتحصن شد، اما من برضد این ترتیبات بوده، مطلقاً راضی و مایل نبودم که به قدر ذره‌ی اسباب غارت و تاراج پیش بیاید.

این هیجان تقریباً سیزده روز طول کشید. ازدحام مردم به قدری زیاد شد که در صحن حرکت کردن ممکن نبود. نیرالدوله از حکومت معزول، و رکن‌الدوله منصوب گردیده به طرف خراسان حرکت کرد.

در باره‌ی شورش مردم مشهد برضد نیرالدوله‌ی حاکم و یاری حیدرخان به شورشیان، نوشته‌اند:

در بازار بزرگ مشهد، نزدیک در قبله‌ی مسجد گوهرشاد زنجیری وجوه داشت که آنجا را عده‌ی مستبد، تحت سرپرستی یکی از تولیه‌ها که در ادوار مختلف وکیل مجلس میبود، در دست داشتند. مجاهدین جوان، از قبیل: رضا آذر فرزند حاج میرزا علی آقا نماینده‌ی دوره‌ی اول و دوم مجلس، نیز دهنه‌ی بازار مجاور حمام‌شاه را در دست میداشتند. حیدرخان داوطلب شد یکنه به زنجیر آمده، نظام‌التولیه را خلع سلاح کرده برگردد، و همین کار را کرد و آن روز به پاس این رشادت او، مجاهدان از طرف رضا آذر با چلوکیاب اطعام شدند.

حیدرخان در تمام مدت یازده ماه اقامتش در مشهد کوشید تا شعبه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون را در مشهد برپا کند لکن به واسطه‌ی عدم رشد سیاسی مردم و نبودن زمینه‌ی فکری، موفق نشد. خود وی در این باره چنین تقریر کرده است:



و چون شخص من از ترتیبات حکومتی ایران به طوری که باید مطلع نبوده و نمیدانستم که عموم حکومت‌های ایران به همین ترتیب و منوال سلوک مینمایند، لهذا در خیال خود تصور میکردم که پس از عزل این حاکم سفاک ظالم، حاکم دیگری که می‌آید از اعمال حکومت سابق متنبه شده، اقدام به کارهای بد و مردم آزاری و بیقانونی نکرده، با خلاق خدا به عدالت رفتار خواهد کرد. اما متأسفانه نتیجه به عکس شده، حاکم دیگری که وارد شد، همان کارها را دنبال کرده مطلقاً متنبه نگردید. آن وقت من ملتفت شدم که عموم حکومت‌های ایران قانون نداشته و هر يك از آنها به قوهی دفاعیه و استبداد شخصی سلوک کرده، هر چه بخواهند و خیال کنند در حق اهالی و رعایا با کمال سهولت و آسانی میتوانند به موقع اجرا بگذارند، بدون اینکه ترس از مجازات قانونی داشته باشند.

پس از ورود رکن الدوله، تغییرات و تبدیلات تازه‌یی در اهالی بروز نکرد و هنوز اسمی از مشروطه در میان نبود، گاهی که من بعضی صحبتها در این باب با آنها میداشتم، آنرا حمل بر يك چیز فوق العاده کرده، مطلقاً ملتفت نمیشدند که نتیجه‌ی آن چه خواهد شد، حتی میگفتند که شخص نمیتواند با پادشاه صحبت کند و زبان آدم در هنگام ملاقات با سلطان میگیرد، زیرا ممکن است که فوراً حکم کند سر آدم را ببرند.

در تمام مدت یازده ماه که من در خراسان اقامت داشتم هر چه سعی و تلاش کردم که بلکه بتوانم يك فرقه‌ی سیاسی به دستور روسیه* تشکیل بدهم، ممکن نشد. چون کله‌های مردم به قدری نارس بود که سعی من در این ایام بینتیجه ماند و مطلقاً معنی کلمات مرا درک نمیکردند. در این مدت فقط يك نفر مشهدی ابراهیم نام میلانی را که کارخانه گیلز سازی آورده، مشغول ساختن گیلز سیگار بود، با خود هم عقیده یافتیم که میتوانستیم با او صحبت فرقه‌یی به میان آوریم.

چون دیدم کوشش من در خراسان بیفایده مانده، لذا در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ به سمت تهران عازم شدم. پس از دو روز به نیشابور رسیدم، حاکم معزول شده، شاهزاده نیرالدوله را که اطراف نیشابور املاک شخصی او بود و خود نیشابور هم تیول وی و حکومتش نیز با خود او بود دیدم که پس از مراجعت از خراسان يك نفر را در آنجا به دار زده بوده.

۳ - سالهای آهسته - دفاعیه در تهران

حیدر خان در تهران ۱۳۲۱ هجری قمری وارد تهران شد. پس از چند ماه در اطراف راه آهن تهران - شاه عبدالعظیم بکار پرداخت. کمی بعد از آنجا بیرون آمد و در نجارخانه روسی محل نقل برین بستمند.

* منظره فرقه آهستون - عامیون ایران تقیم تقاضایت که تشکیلات گزی آن بکار کرد.



در زمان اشتغال در این مجامعانه در بهمن سال ۱۹۰۵ در تبریز، به اردو پادشاه و ضمن مجلس نشسته

تخصیصی نمود، طرز ساختن و کاربرد ده نوع عمرب را آموخت.

همراهی، پس از یک سال، از مجامعانه عمل رفتن ایران استغنا کرد و در کافانه بق حاج حسین تائین انزلی

مشغول کار شد. او در جریان اشتغال در این مؤسسات با خصوصیات اجتماعی مطالب ارزشمند مردم آشنا گردید.

خود را در این باره چنین نوشته است:

در این سه اداره که مستخدم شده بودم، با خیلی اشخاص آشنایی پیدا کرده، بعضی از آنها را لایق دیده پاره بی مذاکرات در میان می آوردم. فقط چیزی که به آنها میگفتم این بود که: دولت باید قانونی را دارا باشد که آن قانون را منتخبین ملت به مشورت برای مملکتداری وضع کرده باشند، که سلطان و وزراء و حکام دارای اختیارات و اقتدارات محدود باشند که هر چه دلخواه آنهاست نتوانند مجری دارند.

در این موقع راهی با بعضی علماء پیدا کرده بودم. اهالی تهران به واسطه عکس انداختن مسیونوز رئیس گمرکات در لباس آخوندی، بهانه بی به دست آورده، تبعید او را میخواستند. کم کم ماده غلیظتر شده، مردم میگفتند که ما عدالت و عدالتخانه می خواهیم.

پس از تفصیلات مسجد جمعه و رفتن به حضرت معصومه قم، اول کسانی که به سفارت انگلیس متحصن شدند، طلاب مدرسه سپهسالار بودند که هر یک را پنج هزار دینار پول داده به سفارت فرستادم. چون مشغول سیمکشی چراغ برق به مسجد سپهسالار بودند و من هم برای سرکشی به آنجا میرفتم، لهذا با طلاب صحبت کرده موفق شدم.

پس از آن که اجتماع زیادی در سفارت انگلیس از هر طبقه مردم جمع شدند، مظفرالدین شاه ناچار شد که خواهش ملت را اجابت کند. از طرف ملت چند فقره پیشنهاد شده بود که یکی از آنها دستخط مشروطیت ایران و افتتاح مجلس شورای ملی بود، یک فقره مراجعت علماء از قم، فقره دیگری عزل عین الدوله صدراعظم بود.

پس از مراجعت علماء از قم مظفرالدین شاه دستخطی در باب مشروطیت داد که بعضی نواقص داشت. اشخاصی که با ما هم عقیده بودند از خارج شدن مردم از سفارتخانه مانع شده آن فرمان را قبول نکردند، تا اینکه شاه مطابق میل و پیشنهاد ملت، یعنی مجتبعین سفارت فرمان مشروطیت را امضاء نمود.



از آنجایی که متحصنین سفارت مطلقاً اطلاعی از وضع مشروطیت نداشته و ترتیب آن را مسبوق نبودند، لهذا هیأتی از عالمان مملکت همیشه دستورالعملهای باطنی خودشان را به آنها تلقین مینمودند که من هم جزء آن هیأت مشغول کار بودم. میتوانم بگویم که اغلب دستورها از خانواده‌ی مرحوم صنیع الدوله بیرون میامده^۱.

پس از استقرار مشروطیت حیدرخان نزد تاج‌الملک - عاملین تهران را بنا نهاد. اندک این بار در نشست :
 و زمان انتخاب و کلا رسید . جهد کاملی داشتیم که اشخاص عالم برای وکالت انتخاب شوند. یک حوزه‌ی غیر منظمی که از خوبان بازار تشکیل داده شده بود، که مواقع لازمه بالضروره جمع شده و شور مینمودند سعی کردیم که آنها را تحت یک اصولی آورده، منظم نماییم و به این نقشه موفق شده دو قسم حوزه تشکیل شد. یکی حوزه‌ی خصوصی که عبارت از هفت نفر بود ، دیگری حوزه‌ی عمومی که اشخاص زیاد از خوبان اهل بازار در آن عضویت داشتند.

و کلا انتخاب شدند. رفته رفته انجمنها تشکیل شدند که تمام ترتیبات سابقه‌ی ما به هم خورد و هر کس در انجمنی عضویت پیدا کرده، حوزه‌ی عمومی ما از هم پاشید . پس از آن من ماندم و همان هفت نفر حوزه‌ی خصوصی که با فرقه‌ی اجتماعیون عامیون کارگری روسیه (سوسیال دمکرات)، نیز ارتباط داشتیم .

پس از آن که به فرقه‌ی اجتماعیون عامیون روسیه اطلاع داده شد که در تهران فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تشکیل داده شده و هست ، از آن جا به شخص من نوشتند که لازمه‌ی دستورالعمل را به شعبه‌ی مسلمانها و ایرانیها در قفقازیه داده شده است و شما شعبه‌ی آن را در تهران افتتاح کرده ، معاً با آنها کار کنید .

چند نفر از وکلا که با فرقه‌ی اجتماعیون عامیون مسلمانهای قفقازیه رابطه داشتند با هم ارتباط پیدا کرده، معاً کار میکردیم .

حیدرخان، دوتن از اعضای فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تهران را در تقریرات خود، به شرح زیر یاد کرده است :

«حوزه‌ی مخفی اجتماعیون عامیون تهران که ملك المتكلمين و آقا سید جمال واعظ نیز در آن عضویت داشتند، اعدام اتابك را رأی داده به کمیته‌ی مجری، اعدام اتابك را فرستادند .
 (جعبه‌ی انقباب ، صفحات ۳۶-۴۰)

در همان زمان بر تاج‌الملک دست‌نشانگان در بازار سازه بنام «انجمن خیریت» تشکیل داده بودند و از هیچ‌کس لطمه برای تضعیف درگونی نظام نرزیاد شرط کتابی نمی‌گرفتند . فرقه‌ی تاج‌الملک - عاملین تهران تصمیم گرفت که به بعضی این انجمن گوشه‌ی داده و در دل آنها هر کس استازد . حیدرخان نوشته است :



« در يك جلسه ، پس از شور زیاد ، قرار بر آن شد که برای ترسانیدن مستبدین که در آن زمان به اسم « انجمن خدمت ، حوزه‌ی تشکيل داده و با محمدعلی میرزا ارتباط باطنی داشته و برای تخریب اساس مشروطیت کار میکردند ، يك بمبی به خانهای وزیر مخصوص انداخته شود .

چند نفر از فداییهای باکو که در تهران بودند مأمور این خدمت شدند . اما از عهده‌ی اجرای آن بر نیامده بمب را در در خانهای وزیر مخصوص گذاشته فرار کرده بودند . چون مستبدین از مشاهده‌ی آن متنبه نشده باز مشغول فساد و شرارت بودند ، لذا رأی داده شد که شب بمبی به خانهای علاءالدوله انداخته شود که صدای آن به گوش اهالی برسد . مقصود از این مسأله فقط ترسانیدن مستبدین بود و بس . به این جهت شب ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ من تنها در پی این مأموریت برخاسته ، تقریباً هفت ساعت از شب گذشته ، بمب بزرگی را که همراه داشتم در در خانهای علاءالدوله ترکانیده به طرف باغ وحش حرکت کردم ...

... چون در یوم ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ در مدرسه‌ی « صدر ، اجتماعی از طلاب و اهالی بود که میبایست من هم به آن جا بروم ، لهذا بعد از ظهر به آن طرف حرکت کرده ، وارد مدرسه شدم . حاجی خان خیاط هم آن جا بود ، و به محض دیدن من بدون ملاحظه در حضور جمعی به طور شوخی گفت : باز این چه بساطی است که فراهم آورده ، دیشب در خانهای علاءالدوله بمب انداخته‌اید ؟ من از این حرف او خنده‌ی کرده ، دست وی را گرفته فشار دادم . که ساکت بشود .

طرف عصر که اجتماع متفرق شد ، با حاجی خان به طرف خیابان لاله‌زار آمدم که ببینیم واقعه‌ی دیشب چه تأثیراتی در افکار مردم داده است . بلی ، این مسأله تأثیرات فوق‌العاده در مردم داده است . حتی اروپاییهای مقیم تهران نیز عقیده پیدا کرده میگفتند که : ایران دیگر ایران سابق نیست ، دیگر ملت به حقوق خود واقف شده ، حق گرفته شده‌ی از دولت را به خوبی نگاهداری خواهند کرد .

تقریباً يك ماه که از این واقعه گذشت ، تمام آن اثرات از نظر مردم ، جو شد و مستبدین بیش از پیش بر فساد خود افزوده مشغول کار بودند .

(خبره نقلاب ، صفحات ۵۰ تا ۵۱)



محمدعلی شاه که پس از تاجگذاری به سلطنت رسیده بود، با مشاهده نمودن آنحضرت شرطیت، بر آن شد که
 میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک) را از لیدیا فراخواند و به دست او شرطیت را از زمین ببرد.
 و با بیعتی امین السلطان کاشی است لفظی تاج السلطنه، دختر ناصرالدین شاه، از وی را نقل کنیم.
 تاج السلطنه که کمی بعد تاج پیشرو، مورد محضرت آزارندیش در راه قاجاریه به شمار می آید در باره امین السلطان
 در آن وقت است: گوئی ایران همیشه قبرستان به است دوم در حکومت در آن زمانه می کند. این حکومتی است
 که هیچ لوازه پیش به دست میرزا علی اصغر خان امین السلطان نگذاشت که عشق غریبی به دولت طلعت داشت
 و به اس ملک الملک می افکند، از نظم و تعقی در باره رعایا کوتاهی نکند... مال رعیت را بی حساب با خرج
 تلف می کرد. و مقصد می کرد از شیخ مرحوم میرزا ابراهیم امین السلطان (چنگ) است. در حالیکه عظمت
 دولت از اینکه این پول را از امین می بخشد ملکی از زمین در خیران در پیایگان بفرستادن گرفته به ارج می بندد
 ... تمهید نیست به قدری پولتیک ایران تا یک بد مردم دلخون و جوی بود که از تمام چهره آفرینان
 ظاهر وجود آید - می رفت که صدای همه آسای ملت را متزلزل و نابود ساخته، خود را از آن ای
 پی دی ضعیف آید. (انکار آتاپی و سیاسی تعدادی، ص ۱۵۱)

مردی با این شخصیت نامرتب دولت که شرطیت را از میان ببرد. او عملی ننگور را بکار
 گرفت. شیخ فضل الله می به تحریر تشریح کتاب و با پی که صد خستایش گذاشته بود، "مشروطه" را در
 مقابل "مشروطه" هم کرد. کتاب تنها به تصنیف حسن نودا و تحریر شیخ فضل الله نگذاشتند، بلکه برای
 برآوردن شرطیت به تحریر باغیان و هزاران مرد است.

در چنین وضعیت تاریخی فتره اجتماعی - قانونی ترین در صد نامید کردن کتاب برآمد. بزرگ

حیدررضی

میرزا علی اصغر خان اتابک که محمد علی میرزا او را مخصوصاً برای
 انهدام اساس مشروطیت از فرنگ به ایران آورده بود، هفتاد نفر از وکلای
 پارلمان را به دادن پول و وعده و غیره طرفدار و حامی خود قرارداد و آنچه که
 میل داشت به اکثریت آراء از پیش میبرد.

خیانتهای سابقه میرزا علی اصغر خان ابدأ منظور نظر نبوده، مجدداً
 شروع به خیانتهای پی در پی کرده اتصالاً بدون آنی استراحت در کار انهدام
 مشروطیت بود. چنانچه شیخ فضل الله مجتهد را نیز پول داده تحریک کرده با
 جمعی هواخواهانش به حضرت عبدالعظیم فرستاد و آن غائله را برپا نموده.

(حکیم و نقاب، ص ۶۳)



اتابک ، همین تنها به تکرار و تکرار محبت های چندین لذت خورده حاکمین - حاکمین ایران را نامشروع
 بزند ، در روز ۲۱ رجب به مجلس رفت تا آنکه ای را که محمد علی شاه با خود در زیر نوشته وی نگه داشت از درین
 و تصمیم متمم تا آنجا رسید که به مجلس برآید تا آنکه شریک حیدرعلی نوشته ، از یگان
 تلمیح کرده و تا آنکه در سوی محمد علی شاه ، دستخط محمد علی شاه به شرح زیر بود :

« جناب اشرف اتابک اعظم . اجرای قوانین و تقویت مجلس چیزی
 است که همیشه مقصود و منظور من است و تکلیف دولت و وزراء همین است و
 همیشه همینطور به وزراء فرموده ایم و بعدها هم خواهیم فرمود . وزراء بدون
 دغدغهی خاطر مشغول خدمات مرجوعه خود باشند و لازمه تقویت هم همیشه از
 طرف ما نسبت به اتحاد وزراء خواهد شد ، و مخصوصاً مینویسیم که وزراء قانون اساسی
 را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود . شهر رجب ۱۳۲۵ ه .

(خنده انقلاب شماره ۷)

با وجود اینکه با کله پاره تمسبات از سری دیار ، فرقه چهارمین - حاکمین تهران ، دنبال تکرار نظام
 محبت ، طرح قتل اتابک را بر سرده چنان داشت .

« دو ساعت و نیم از شب ، اتابک بیرون آمده با سید عبدالله مجتهد صحبت
 کنان به طرف در می آمدند . تقریباً شش قدم به در مانده ، سیدی برای تظلم سید عبدالله
 را نگاه داشت ، ولی اتابک جلو آمد . در حالتی که چندین لاله در جلوش می آوردند .
 همینکه دو قدم و نیم ، به در مانده بود و ناگهان جوانی از جلو در آمده با شعلول
 که در دستش میبود سه تیر پیاپی به او نواخت که هر سه کارگر افتاد . تیری نیز
 به پای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت .

اتابک به زمین افتاد و جوان زنده چون خواست بگریزد ، سر بازی
 از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد . جوان زخمی نیز به او زده ، ولی از
 سراسیمگی یا چون میدان را به خود تنگ میدید تیزی هم به روی خود تھی کرد
 که به مغزش رسید و در زمان افتاد و جان داد . اتابک اندک جانی داشت . چون
 او را در درشکه گذارده خواستند به خانه اش برند تا یک ربع دیگر او نیز در گذشت ،
 اتابک را به خانه اش رسانیدند که بشویند و در سفیده بپینند و برای زیر خاک رفتن
 به قم فرستند . ولی جوان کشنده همچنان به روی زمین ماند و کسی او را نمیشناخت ،
 تا پلیس رختهایش را کند و به جستجو پرداخت ، و از جیبش کارتی در آمد که در
 آن چنین مینوشت :

« عباس آقا صراف آذربایجانی ، عضو انجمن ، نمره ی ۲۱ ، فدایی

(خنده انقلاب ، صفحات ۷۷ - ۷۸)

ملت ،



گفته باشد. شبی که عباس آقا تاجک را کشت، حیدرعلی مدعی همراه عباس آقا به است.
 قتل تاجک در حبس است فرودانی در بزه فرقه تهابیین عامیون تهران شد. در پایان دوستان شرط
 به پاس بنامند. محمدعلی شاه هر از تألیف شرط خواندن بیان کند و به تدریج به خود تکرار آثارش و
 دست از وجودش و طرفین از نماندگی کشت. در بار دیگر کوشش این سخن گویند خواننده لذتی برای اینهم
 شرط است از سر گرفته شد.

فرقه تهابیین عامیون تهران در ۱۳۲۵ هجری قمری تاسیس شد که برای ترویج
 پیشه استبداد در طرف محمد خورشیدان قیام کرده است. در این باره دستوراتی صادر گردید
 صادر کرد:

و در جلسه ۱۲ ذیحجه ۱۳۲۵، کمیته‌ی [سری] انقلاب [ملی] [:
 حوزه‌ی مخفی فرقه‌ی اجتماعيون عاميون تهران] تصمیم گرفت که برای نجات
 ملت و سعادت امت و حفظ آزادی و مشروطیت، محمد علی‌شاه را از میان بردارد و
 کشور را از لوث وجود ناپاک او پاک گرداند. برای انجام این منظور، حیدرخان
 عموآغلی که رئیس کمیته‌ی اجرایی بود مأمور گردید که این امر مهم را که حیات
 يك ملتی را در بردارد، به عهده گیرد.

حیدرخان عموآغلی و هم‌دستانش چند بهانه برای منظوری که در پیش بود
 تهیه کردند و در خانه‌ی در خیابان چراغ برق، جنب مسجد سراج‌الملک به دست
 جوانی که در آن زمان بیش از هجده سال نداشت. و امروز [۲] هم در قید حیات
 است [۱] سپردند.

پس از آن که کمیته به وسیله‌ی یکی از درباریان مشروطه خواه از رفتن
 محمد علی‌شاه به دوشانتپه و روز حرکت و خط سیر او آگاه شد، مشغول تهیه‌ی کار
 خود گردید.

شرح واقعه را روانشاد سید احمد کسروی تبریزی چنین نوشته است:

و روز آدینه، هشتم اسفند (۲۵ محرم ۱۳۲۶) محمدعلی میرزا برای
 گردش، آهنگ دوشانتپه را داشت. و چون باشکوه و دبده از دربار بیرون آمد
 يك کالسکه‌ی دودی (اتومبیل) از جلو و کالسکه‌ی شش‌اسبی پادشاهی در پشت سر،
 و غلامان کشیکخانه با امیر بهادر در پیرامون، روانه گردیدند. با این شکوه و
 آرایش که راه می‌رفتند، چون خیابان باغ وحش را به پایان رسانیده، خواستند



به خیابان ظل السلطان پیچند، در همان جا ناگهان نارنجکی به زمین خورد و با يك آوای سختی ترکید. دو تن کشته شده و چند تن زخم یافتند و شیشه‌های اتومبیل خرد گردید. هنوز آوای آن پریده نشده، نارنجك دیگری چند گام دورتر ترکید که باز چند تن کشته شده، چند تن زخم یافتند. شاه که در کالسکه‌ی شش اسبی میبود، گزندی به او نرسید، و همین که آوای نارنجك را شنید از کالسکه پایین آمده، پیرامونیان گردش را گرفتند، و بیمناک و شتابزده خود را به خانه‌ی کالسکه‌چی باشی که در آن نزدیکی میبود رسانیدند. غلامان کشیکخانه همین که آوای نارنجك را شنیدند از هم پراکنده، در این جا و آن جا دست به تاراج و چپاول یازیدند. سپس چون شنیدند که شاه زنده است دوباره باز گشتند و شورش و بهم خورد گیها که پدید آمده بود از میان برخاست.

شاه ساعتی در خانه‌ی کالسکه‌چی باشی آسوده، سپس با پای پیاده به دربار رفت و همان روز خود او با تلگراف داستان را به شهرها آگاهی فرستاد. از آن سوی در تهران چگونگی دانسته شد، آزادینخواهان به شیوه‌ی همیشگی خود، ناخرسندی از آن نمودند، و مردم به نام آن که شاه از يك چنان گزندی در گذشته، به شادی پرداخته چراغان کردند. فردا در بهارستان، پیش از نیمروز نشست ویژه‌ی برپا کرده، فرستادگانی را برگزیده به نزد شاه فرستادند که از پیشامد افسوس و همدردی نشان دهند و از آسوده جستن شاه سپاسگذاری نمایند. سپس تلگرافها به شهرها فرستادند و از همه جا خواستار چراغان و جشن گردیدند. به تبریز سه تلگراف رسید: یکی از بهبهانی، دیگری از احتشام السلطنه و دیگری از نمایندگان آذربایجان. این بود که انجمن دستور چراغان داد و خود تلگرافی به نام افسوس و شادی به شاه فرستاد.

پسین آن روز که نشست همیشگی مجلس برپا گردید، بار دیگر گفتگو از پیشامد کردند، و برخی نمایندگان از چاپلوسی یا ساده دلی به سخنان بوجی برخاستند. کسانی میگفتند: چنین کاری از ایرانی سر نمیزند، کننده‌ی آن بیگمان بیگانه میبوده. مجلس با فشاری مینمود که جستجو و رسیدگی نیکی شود و کنندگان به دست آیند، و چون دو بمب انداخته شده بود، یاد و دوفرد کرده میشد.

(چندین انقلاب، صفحات ۱۲۰ - ۱۲۱)

برخیال قرطبه قتل محمد علی شاه، همی بگیرد ز زانی دلگدازند. حیدرعلی در میان این عده بود
و چون دلگداز تر است دلائل مانع کند ای عیب بگیرندگان آواره نماید، با چارگوشه فشار مردم و شورش



فداه محمد علی شاه، خله ناصحانه دسته داد که حیدر عمو اوغلی در گیلان و مازندران در بهار خورشید در ایران مرستی داد که حکمران ترین رئیس شهرهای با به علی آقا، به گناه تا زن شکنی گیر دهند. (چکیده نقوش، شماره ۱۱۴)

روانشاد سید احمد کسروی تبریزی، در باره‌ی این کوشش حیدرخان عمو.

اوغلی مینویسد:

« آنچه در سالهای دیرتر دانسته شده آنست که نقشی این کار را حیدر عمو اوغلی، کشیده و بمب را نیز اوساخته بوده و بمب اندازان همان چهار تن] : مشهدی محمد معروف به مشهدی محمد عمو اوغلی، عضو هیأت رئیسه‌ی فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در باکو، مشهدی عبدالله، اکبر و زینال] بوده‌اند و همانا اینان را به تهران کمیته‌ی [فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در] باکو فرستاده بوده است.

این نمونه‌ی دیگری از این کارهای حیدر عمو اوغلی، است و میرساند که او یک شورشخواه [: انقلابی] راست و شایانی میبوده و به کارهای بزرگ میکوشیده. پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او میبود که اگر پیش رفتی هر آینه نتیجه‌های بزرگی را در پی داشتی. این بمب اگر محمد علی میرزا را از میان برده بودی، جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ دیگری به خود گرفت.

(چکیده نقوش، صفحات ۲۶-۱۲۵)

۴- کوشش‌های انقلابی در آذربایجان

پس از فوت محمد علی شاه در ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۶ هجری قمری مجلس را به تبریز بستند، به کوشش آذربایجان دست زدند. آذربایجان که در جنگال غول استبداد گرختند، در آنجا نشاندند و حاج پراکنده شدند. حیدر عمو اوغلی نیز خود را به باکو رساند. وی که با جمیع آندکی طلب و تقاضای روحانی در ارتباط بود، با تلاشش مقاله‌ی «باید که مردم آذربایجان بر سران استبدادیت و انقلابی را به یاری هم تریز که در این راه بر سر پا، استبداد تقاضا می‌نمایند، دعوت کند.» حیدر عمو اوغلی با کوشش خود و یاری فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران در تقاضای در حدود ۷۰ نفر را طلب گویی را برای جنگ و جنگی به محاصره‌ی شاهان تبریز فرستاد. او پس از تهیه اسلحه و ساوان و دهن مجاهدین تقاضای در غلام خان به ایران، خود را به تبریز رساند و در آنجا مدتی کمی از ارکان انقلاب را با یاری تقاضا می‌نمایند آذربایجان گردید. در آنجا حضرت حیدر عمو اوغلی و علی سیود در تبریز فرقه‌ی اجتماعیون عامیون ایران، همین فرقه‌ی تبریز تجدید سازمان یافت. انضباط در پیسلس در میان فرقه‌ی اجتماعیون عامیون تبریز چنان



دینی و مشی و مسلح بود که از دانش اس و آرزوین شد مطفاً بکمان برنج به صورت داده و رسولهای
 فرقه راه نهند و همین خصیصه موجب شد بود که فرقه آهتایون - عایون تبریز - مرکز غیبی و سرزند
 حیدرعلی غیبی رهبری فرقه آهتایون - عایون (مرکز غیبی) تبریز در جنگ ای آن شهر تبریز کرد
 مستخان به حیدرعلی غیبی معتقد و بدگفت تا اثر علیه قوی دی قرار گرفته بود . نهایت خشکی با پذیر این
 رنج حیدرعلی غیبی - سرود ، طوری مستخان را مجذب کرده بود که همیشه دستی به شانه حیدرعلی غیبی و
 می گفت : هر چه حیدرعلی غیبی بگوید همان است . (مستخان سردار ملی قهرمان آهتایون است) . به نام
 عبدالحق نوازی) .

در این هنگام رحیم خان (شیخ نظام نوری) راه حلفا را بسته و از رسیدن آنقدر وقت می تریز خوری کرد
 حیدرعلی غیبی را به میان می برد و صحبت می سرشته به همراه ناری و تسلیم است به رحیم خان فرستاد . شیخ نظام
 به پیش شیخ شکر دست و دل حیدر را در حضور وی باز کند . بعضی برین تیغ بسته بندی . حیدر ناگهان مستغربه
 و گفت کسوی : " شیخ نظام شگوش حیدر در این بر گشته بود . چون کاش می بیند انگ جانی داشته
 و آب می خورد و تا بیادند می گند . " شیخ شکر نیز در اثر حواصت و لوده پس از شنیدن حالت جان می سپارد
 بیگونه . یکی از عوامل این دنیا بکارترین دشمنان سرود است از میان بر گشته شد .
 حتی بعد شکر برنده به دست ضامیان تیغ شد و حیدرعلی غیبی برای سرود است داند به اوضاع آن شهر و انجا رفت
 پس از آن - دنبال گشته شدن خوی ، حیدرعلی غیبی برای نظام اوضاع آن شهر بداند آنگاه کرد . او علاوه بر
 برقراری نظم و آرایش ده خوی دست به اصلاحات اجتماعی زده و دلالت علیه نظریه دالبه داند شهر به وجود
 آمد و انجمن شکر را بنیاد نهاد و به کنگ میرزا حسن پیشه پستان خیریه را تأسیس کرد و در جات پیش
 مقامی به نام " مکانات " را در هم آمد .

قبل از گشتن شهر خوی ، شیخی در شان آهتایون به پاهای باگورده داده بود که اگر به در خوی هجوم
 آمد و آن را محروم کنند ، آنان نیز از دون شهر لدم کرده و داند بخوان را مقهور خواهند ساخت . در
 این هنگام لدرند به حیدرعلی غیبی پیشنهاد کردند که اجازه ده که ۲۰۰ نفر از ضامیان ارمنی از قفقاز به باکو
 آمد و طرنداران استبداد را از میان بدارند . حیدرعلی غیبی پاسخ داد که ما بانه ما یک مبنای ده خوی است
 اگر خیمه به سبب باشد چه بجز ، اگر هم طرنداران استبداد قویق یابند ، چون بعضی از دست فرقه ، مردم
 این راه ما را دنبال کرده به مقصود خواهند رسید . ولی اگر ضامیان لدرنی که بی غرضی آنها و عدم ارتباطان



با هدایت محمد مصدق ملت به خاک ایران مستول نشوند، بیرون کردن آنها بسیار مشکل خواهد بود. پس مجتهدان
 ما برادران ایرانی بدون یاری دیگران با یکدیگر مدبرانه شویم تا هر طرف که سندیست باز میسر اند دست نزنند.
 حمیدرضا خان در تمام مدت قناریت خود نه آنجا بمان، بر می خورد و مصرف سازان بدون شرط خوان می کرد.
 پس از اطلاع یافتن از قیام مردم گیسو در سفهان، حمیدرضا خان که راه مختصر مغربه اعاده شرطیست با دروغ
 تهران می دانست، تقسیم گرفت که نیروی شرط خوانان را برای کشیدن تهران متحد نماید. با این برنامه پس
 از تماس با سران شرط خوانان گیسو، برای ترغیب سران مجتهدی، نخست به تهران دوازده نفر از نمایندگان رفت.
 به نیال پوری شرط خوانان برگشتند و در آنجا محمد علی میرزا، دست نندیدند و تقاضای که حمیدرضا خان می کرد
 آن بعد خوانان یک ملت جدید ترتیب دادند که بعد از آنکه مستقیم تشکیل شد این گروه برای نیال به هدف خود
 حزب دمکرات را تأسیس کرد. در اصل هم بر این خوب هدایت بود که با فرقه همسنگ و تفکیک نوبه سیاسی
 از فرقه رضایی. با تقسیم این مدافع، حزب دمکرات از دست نرفت و با نوبه سیاسی اجابت و فشار حکومت
 خن خانی در صحنه را آغاز کرد. حمیدرضا خان به حزب دمکرات بسیار بهای زمان داشت. و کار او این
 بود که...

جناب عالی از طرف فرقه هم مأمور بودید، زیرا که آن فرقه تنها میتواند مملکت
 را نجات بدهد و باید بدانید تا يك فرقه با يك مسلك مستقیم متفقى اگر دوات
 را در دست نداشته باشد و راه نشان ندهد و سپر بلا نشود کار این مملکت خوب
 و استقلالش محکم نمیشود و مأمورین خوب یعنی با مسلك را سرکار نخواهند
 گذاشت. چون که مردم خوب با دزدها همدست نخواهند بود. پس در این صورت
 يك فرقه که عبارت از فرقه‌ی ما باشد خیلی لازم است که محکم بشود و شما هم
 چون که آدم با مسلك هستید این است که باید خیلی کار کنید. پس لازم است
 شروع بکنید و آدمهای خوب و با اخلاق پیدا کرده، فرقه را تشکیل بدهید... خیلی
 باید جهد بکنید که آدمهای با ناموس داخل بشوند و پروگرام را قبول بکنند.
 حیدر خان عمو اوغلی به منظور تبلیغ و تشکیل شعبه‌ی حزب دمکرات ایراد
 در خراسان، در سال ۱۳۲۸ هجری قمری مأمور شهر مشهد شد. محمد تقی بهار
 (ملك الشعراء) مینویسد:

در [سال] ۱۳۲۸ [هجری قمری] روزنامه‌ی نو بهار را که ناشر افکار حزب
 دمکرات ایران بود دایر کردم و در همان سال حزب نامبرده به هدایت دوستان



اداری و بازاری و با تعالیم حیدرخان عمو اوغلی که از پیشوایان احرار مرکز و به خراسان مسافرت جسته بود دایر گردید و من نیز به عضویت کمیته‌ی ایالتی این حزب انتخاب شدم .

اولین کمیته‌ی حزب دمکرات در مشهد ، در منزل میرزا محمدخان رییس اداره‌ی نمک تشکیل شد و اعضای آن عبارت بودند از :

محمد تقی بهار ، شیخ محمد جواد تهرانی ، میرزا ابراهیم خان (رییس مالیه) ، حاجی شیخ محمد جعفر کشمیری ، حاجی مشاورالوزراء محمودی ، مبصرالملک خواجهوی ، میرزا عیسی خان (رییس اداره‌ی گندم) ، میرزا محمد خان (رییس اداره‌ی نمک) .

با صمیمیت و علاقه‌ی بی‌کمی حیدرخان به کار مشغول بود و با صدیقی که ایرانیان روشنفکر در وی سراغ داشتند ، حیدرخان عمو اوغلی مدار ترقیخواهی و ایران دوستی شده بود و هر کس که برای خدمت به ایران آماده میشد ، آرزو میکرد که از همکاران و مریدان حیدرخان عمو اوغلی به شمار آید . حسن ملکزاده مینویسد :

د پس از ورود به تهران به هیأت انقلابیون و دمکراتها پیوسته و با توصیه‌ی بی‌کمی که به مرحوم حیدرخان عمو اوغلی نوشته شده بود ، غالباً با نظر آن مرحوم به فعالیت سیاسی میپرداختم . (چشمه‌ی مشرب ، ص ۱۸۱)

طبیعت بی‌شعور و بی‌ملاحظه‌ی درنگ نداشتن ، عمو اوغلی را قدر دانه
 به پیشوایان و همکاران می‌ماند و از این رهگذر سخن گفته‌اند که از ترقیخواهان آن زمان در دایره
 خود می‌نمودند که گاهی حتی نامزدین آنها ، طبقه‌ها که دربار به پای آنها نمی‌رسیدند ، سید عبدالمجید
 یکی از این جوانان بود که با وجود بی‌ملاحظه‌ی عمو اوغلی ، عمو اوغلی را از ترقیخواهان
 نامزدین ۱۵۰۰ نفری یافت و بی‌ملاحظه‌ی عمو اوغلی را از ترقیخواهان نامزدین ۱۵۰۰ نفری یافت .
 دان ، که در زمان ترقیخواهی ، مطبوعه‌ی بلبلو که کاملاً در دست سوادگیری از بی‌ملاحظه‌ی عمو
 به مجله‌ی آسمان جدید (شماره ۱۹۴ ، ص ۱۹) نوشته ۱۹۰۶ دان به گری و وزیر پانچ ۱۹۰۶
 ۱۹۰۶ دان به مجله‌ی آسمان جدید (شماره ۱۹۴ ، ص ۱۹) نوشته ۱۹۰۶ دان به گری و وزیر پانچ ۱۹۰۶
 دولت آلمانی ، که در سال ۱۹۰۶ دان به مجله‌ی آسمان جدید (شماره ۱۹۴ ، ص ۱۹) نوشته ۱۹۰۶
 نظر سلطان ، ۱۵۰۰ تومان نوبه‌ی نوبت نامدا به جای محمد علی شاه به سلطنت برساند ، و چون توفیق
 نیافت ، نوبت دستخورد ترقیخواهان را در اول کند . به گفته‌ی احمدی ، مجله‌ی آسمان جدید در سال ۱۹۰۶



چون سبب طردش بیست می شود . پس این امتدادش بویک زندگانه وسیع و سبب تحمل بسیار و فرج فراوانی مانده ...
 سید هیچ وقت با نظریات خلق دوباره خود نماند ... به هر کسی دست زد بگریس در جبهه دشمنای عمده خود ...
 که نریات و فریات هر دو نایده می برد . (حکیده انقلاب) به نقل از : سورشی بر نقاب این
 افتخارمین و بستن بر آن شده که به بهانی از میان برانند و سرانجام او را در خانه اش هدف گلوله قرار دادند .
 چون این کار به دست مجاهدین قفقازی انجام شد و حمیدخان بر روبرو آنها به شمار می رفت ، تصور می شد که دستور قتل
 از طرف وی صادر شده است . لکن در دهان او در مجامع در عهد نابود کردن حمیدخان برآمد . ایای
 آنها با او در کجین می نشستند و عهد تقویتش قرار دادند و ترسیدند آسین به او برسانند . لکن حمید عمود علی از طرف
 نطلبه دستگیر شد و تحت بازپرسی قرار گرفت . ولی چون مقامات پلیس از ثبوت دست اند کاری حمیدخان
 در آن ماجرا عاجز ماندند و بناچار او را آزاد کردند . حمیدخان آنکه بعد از رانی از زندان از طرف حزب
 دموکرات به ناموریت مخفی در میان اهل بخارا فرستاده شد . پس لکن ناموریت در وسیع الاول ۱۳۲۹
 به تهران بازگشت و چندی مخفیانه در منزل کمی از دستاش می گرفت و سپس در لباس چارواکار از تهران
 به مشهد رفت . در راه شام خورد . مشهد با تخریبی بخار (عکس الشعرا) عاقبت گد . بخار
 به کمی از چهار کیمه ایالتی حزب دموکرات در مشهد ناموریت داشت و از او سوخت که در خفقان حمیدخان و دست
 در شام خدج او از کتور ، وی را باری نماید .

نیمه دیگر

امید ما برایست که نخستین شماره این فصلنامه تا آذرماه ۱۳۶۲ انتشار یابد . امید ما
 برایست که از هم اکنون راه مراوده بین ما و همه کوشندگان راه آزادی زن باز شود . چشم
 انتظار ما به دریافت نامه ها ، گزارش ها ، پیشنهادها ، طرحها و مقالات شماست .
 گذشته از آن ، بی هیچ منظوری ، امید ما به کمک های مالی شماست که بدون آن توانایی
 شروع این کار را نخواهیم داشت .

نشانی ما :
 BM KASIM
 LONDON WCIN 5 XX
 BRITAIN

هیئت تحریریه "نیمه دیگر" :

فرح آذری ، لیدیا آوالسبان ، زهرا امیدوار ، گلنسا رازی ،
 زری رحیمی ، مریم صدیقی ، آذر طبری ، ناهید یگانه